

دکترین سیاسی مکتب نجف

سید روح‌الله لطیفی*

چکیده

در سال‌های اخیر، برخی جریان‌های مخالف اسلام سیاسی مدعی‌اند، حوزه علمیّه نجف که از دوران آخوند خراسانی به این سو، تحت عنوان «مکتب نجف»، کانون مرجعیت جهان تشیع بوده، حوزه‌ای است سکولار و بی‌تفاوت نسبت به مسائل سیاسی - اجتماعی و در نتیجه مداخله حوزه علمیّه و مکتب قم، در امور سیاسی نوعی بدعت و انحراف در مسیر حرکت حوزه‌های علمیّه تلقی می‌شود. در تحقیق پیش‌رو با مراجعه به مبانی دینی و نیز عملکرد حوزه علمیّه نجف در دوران معاصر، به شیوه‌ای تحلیلی، این شبهه بررسی شد که آیا واکنش این حوزه نسبت به مسائل سیاسی - اجتماعی نوعی بی‌تفاوتی است، یا اینکه این حوزه نیز به لزوم دخالت حوزه‌های علمیّه در مسائل سیاسی - اجتماعی معتقد است. در نهایت مشخص شد، براساس مبانی اسلام، این دین با سیاست رابطه تنگاتنگی داشته؛ لذا هیچ حوزه علمیّه‌ای نمی‌تواند نسبت به مسائل سیاسی - اجتماعی بی‌تفاوت باشد. همچنین بررسی دیدگاه‌ها و سیره عملی و نظری علمای شاخص مکتب نجف حاکی از بی‌تفاوت نبودن و مداخله‌های آنها در امور سیاسی - اجتماعی است و از این منظر میان مکتب قم و نجف تفاوتی ماهوی و اساسی وجود ندارد.

واژگان کلیدی: مکتب نجف، مکتب قم، سیاست، ولایت فقیه.

*. دانشجوی دکتری مدرسی انقلاب اسلامی؛ srlatify@gmail.com

مقدمه

«رابطه دین و سیاست» از جمله چالشی‌ترین موضوعاتی است که از دوران قرون وسطا در غرب مطرح بوده است و حتی می‌توان ساخت دنیای جدید را از دوران رنسانس به این سو، به پاسخ‌های جدیدی مرتبط دانست که در این دوران برای این موضوع از سوی دانشمندان و صاحب‌نظران این حوزه ارائه شده است. این بحث در جهان اسلام، در دوران جدید و به تبع ورود اندیشه‌های غربی به موضوعی چالشی تبدیل شده است؛ چنانکه پیش از آن تقریباً نشانی از آن وجود نداشت؛ چرا که در جهان اسلام و از جمله حوزه تشیع، اصل پیوند دین و سیاست امری قطعی بود؛ چرا که حداقل ملاحظه می‌شود که پیامبر ﷺ برای پیشبرد اهداف خود حکومتی تأسیس کرده و حتی تکلیف جانشینی خود را معین ساخته بود، ائمه اطهار ﷺ نیز عمدتاً به دلایل مسائل سیاسی همواره تحت فشار و سرکوب حکومت‌ها بوده‌اند، به طوری که طبق برخی روایات، غیر از امام زمان ﷺ، همه ائمه به شهادت رسیده‌اند (حرعاملی، ۱۴۲۵ق، ج ۱، ص ۳۴۴). این واقعیت گویای آن است که انگیزه‌ای که باعث می‌شد حاکمان، امامان معصوم ﷺ را در معرض حذف فیزیکی قرار دهند، ترس ناشی از مواضع سیاسی و پتانسیل امامان معصوم ﷺ برای حرکت‌هایی بود که می‌توانست بساط ظالمان و ستمگران زمانه را بر هم بریزد. چنین نگاهی به پیوند دین و سیاست، تکلیف حوزه‌های علمیه را که اعضای این حوزه‌ها خود را شاگردان مکتب اهل بیت ﷺ می‌دانند، مشخص می‌سازد و می‌توان گفت اگر چه در طول تاریخ عصر غیبت، برای تحقق حاکمیت دینی مطلوب اسلام زمینه‌ای فراهم نشده است؛ این بدین معنا نبوده که حوزه‌های علمیه به طور کلی از مسائل سیاسی و اجتماعی برکنار بوده و یا اینکه اساساً به این مسئله اعتقادی نداشته باشند. با این حال در دهه‌های اخیر برخی دیدگاه‌ها در زمینه نوع نگاه حوزه‌های علمیه نجف به سیاست مطرح شده است که در تقابل با این مبانی می‌باشد. این دیدگاه‌ها در صدد هستند با تفکیک حوزه‌های علمیه جهان تشیع از یکدیگر، از یک سو با تحلیل نگاه حوزه علمیه قم (که شاخص آن در دوران معاصر، امام خمینی ﷺ می‌باشد) چنین وانمود کنند که این حوزه که تحت





عنوان «مکتب قم» نامیده می‌شود، حوزه‌ای سیاسی می‌باشد که ثمره آن انقلاب اسلامی ایران است و حال آنکه حوزه علمیّه نجف که پیشینه‌ای هزار ساله دارد و ریشه‌های حوزه علمیّه قم نیز در واقع به آن باز می‌گردد؛ در پیوند دین و سیاست نگاهی متفاوت دارد که در دیدگاه و عمل بزرگان این حوزه که به «مکتب نجف» متعلق می‌باشند، متجلی می‌باشد. بدین ترتیب در این دیدگاه، دو مکتب مطرح می‌شود که در نقطه مقابل قرار می‌گیرند که یکی وجهه سیاسی - اجتماعی دارد، ولی دیگری با سیاست و مسائل اجتماعی هیچ ارتباطی ندارد. با این حال، با توجه به قدمت و نیز مبنا و مرجع بودن مکتب نجف از گذشته‌های دور، چنین القا می‌شود که گویی مکتب قم، مسیری انحرافی پیموده است و باید بار دیگر دیدگاه‌ها و عقاید مکتب نجف احیا شود که راهی متصور نیست جز فاصله گرفتن مکتب قم از دخالت در امور سیاسی و دیدگاه‌هایی که به تبع این موضوع مطرح شده است، از جمله «نظریه ولایت فقیه».

در اینجا دو مسئله اساسی مطرح می‌شود: نخست این است که با فرض واقعی بودن ادعاها در مورد بی‌اعتقادی مکتب نجف به دخالت در سیاست، آیا این دیدگاه با دیدگاه‌های اسلامی مطابق است یا نه؟ مسئله دیگر این است که واقعیت تئوری و عمل بزرگان حوزه علمیه در رویارویی با مسائل سیاسی - اجتماعی پیرامون خود چه بوده است؟ آیا بزرگان مکتب نجف، آن گونه که ادعا شده است نسبت به مسائل پیرامون خود، به ویژه امور سیاسی - اجتماعی بی‌تفاوت بوده‌اند یا اینکه در این امور حضور فعالانه‌ای داشته‌اند؟

مفهوم شناسی مکتب نجف

«مکتب نجف»، اصطلاحی است که در سال‌های اخیر در آثار برخی نویسندگان که عمدتاً از طرفداران سکولاریسم هستند، بسیار به آن پرداخته و تلاش می‌شود به‌عنوان یک مکتب سکولار! در برابر مکتب قم (به‌عنوان یک مکتب انقلابی) معرفی شود. براساس این دیدگاه، ویژگی اصلی مکتب نجف، این است که همواره از دخالت در شئون سیاسی گریزان بوده و مداخله در این کار را امری تخصصی می‌داند که باید توسط اهل سیاست صورت گیرد، نه توسط حوزویان و به همین دلیل، از نارضایتی مکتب نجف از مکتب قم،



(به دلیل مواضع سیاسی مکتب قم) سخن به میان می‌آید. برای بررسی صحت و سقم این مسئله، ابتدا به پیشینه و مفهوم‌شناسی مکتب نجف می‌پردازیم.

عبارت «مکتب نجف» از دیرباز در برابر مکاتب دیگر همچون مکتب سامراء و مکتب قم مطرح بوده است. با این حال، بازشناسی دقیق این مکتب، ابتدا به پاسخ به این سوال منوط است که «مکتب نجف در چه زمینه‌ای؟»، دلیل این امر آن است که تقسیم‌بندی حوزه‌های علمیه به چند مکتب، از جمله مکتب نجف، مکتب سامراء و مکتب قم، گاه براساس دلایل دیگری صورت گرفته است که با بحث ما ارتباطی ندارد. به عنوان مثال به لحاظ شیوه‌های درسی، به ویژه در درس خارج حوزه‌های علمیه، چند شیوه وجود دارد که گاه از آنها با عنوان «سبک» و گاه «مکتب» یاد می‌شود؛ مثلاً مکتب یا سبک سامرایی و یا روش «شاگرد محوری» روش درس خارج میرزای شیرازی بزرگ است که بعدها در کربلا ادامه یافت (مجله حوزه، ۱۳۷۱، ص ۳۸ و ص ۸۷). در برابر این سبک، سبک کلاسیک قرار می‌گیرد که شیوه استادان حوزه‌های علمیه نجف و قم می‌باشد و در آن، استاد یک فرع فقهی یا اصولی را مطرح و اقوال و دلایل آن را بررسی می‌کند و در پایان نظر خویش را عنوان می‌سازد (همان، ۱۳۶۶، ص ۴۰).

نوع نگاه هر یک از حوزه‌های علمیه بزرگ جهان تشیع به مسائل سیاسی و اجتماعی در بحث ما مورد توجه و بررسی است که لزوماً با شیوه‌های تدریس مرتبط نیست؛ اما با فضای حوزه‌های علمیه‌ای که جنبه مرکزیت برای سایر حوزه‌های علمیه دارند، ارتباط مستقیمی دارد. بر این اساس وقتی از مکتب سامراء، نجف و یا قم سخن به میان می‌آید، سخن از روش درس نیست، بلکه سخن از گستره جغرافیایی است که هر یک از این حوزه‌ها در آن قرار دارد و افکار و عملکردی که از دل این حوزه‌ها در زمینه امور سیاسی و اجتماعی بروز و ظهور پیدا می‌کند. بر این اساس مکتب سامراء، به مکتبی گفته می‌شود که در حوزه جغرافیایی سامراء شکل گرفته است و افکار و اندیشه‌های آن، در جهان تشیع، بازتاب پیدا کرده است. مکتب سامراء در حدود سال‌های ۱۲۹۱ق توسط میرزای شیرازی در حوزه علمیه سامراء پایه‌ریزی شد و بزرگانی چون آخوند خراسانی، شیخ فضل‌الله نوری، حاج آقا نورالله اصفهانی و میرزای نائینی و ... از پرورش یافتگان این مکتب‌اند، هر چند برخی از این بزرگان بعدها خود



بنیانگذار مکاتب دیگر شدند. از رویدادهای مهم تاریخی جهان اسلام که از حوزه علمیه سامرا رهبری و هدایت شد، نهضت اسلامی «تحریم تنباکو» است که با جمله کوتاه و تاریخی میرزای شیرازی مبنی بر حرمت استعمال توتون و تنباکو، قیامی را علیه سلطه بیگانه رقم زد. پس از رحلت میرزای شیرازی، اهداف، اندیشه‌ها و روش‌های مکتب سامرا توسط شیخ فضل‌الله نوری تعقیب گردید و در جریان جنبش مشروطه‌خواهی در ایران در قالب مبانی جنبش مشروطه مشروعه ارائه شد (بشارت، ۱۳۹۰، ص ۱۱-۱۲).

پس از درگذشت میرزای شیرازی و انتقال مجدد مرجعیت به نجف، مرحوم آخوند خراسانی که مرجعیت علی‌الاطلاق را بر عهده گرفته بود، به پایه‌ریزی مکتب نجف اقدام و در تحولات سیاسی - اجتماعی آن روزگار و دهه‌های بعد نقش آفرینی می‌کند که مهم‌ترین آنها در آن مقطع، جنبش «مشروطه‌خواهی» مردم ایران است. در این مکتب، علما و بزرگانی پرورش یافتند که مهم‌ترین آنها غیر از آخوند خراسانی عبارتند از: سید محمدکاظم یزدی، میرزای نائینی، سیدابوالحسن اصفهانی، شهید مدرس، سیدابوالقاسم کاشانی، سیدمحسن حکیم، سید ابوالقاسم خویی، سید محمدباقر صدر و در دوران جدید، آیت‌الله سیستانی و سایر مراجع معظم موجود در حوزه علمیه نجف. مکتب قم نیز در طرف دیگر مکاتب، حاصل تلاش‌های بزرگانی چون شیخ عبدالکریم حائری، آیت‌الله بروجردی و امام خمینی علیه السلام است، که این بزرگوار از حدود سال‌های دهه چهل شمسی به مبارزه‌ای همه‌جانبه با رژیم پهلوی وارد شد و در کمتر از دهه مبارزه سازش‌ناپذیر، رژیم سلطنتی ایران را ساقط و نظام جمهوری اسلامی را بر مبنای آموزه‌های مکتب تشیع پایه‌ریزی کرد (همان، ص ۱۳).

بنابراین «مکتب نجف»، در اصطلاح سیاسی و اجتماعی، مکتبی است که پس از محوریت مجدد حوزه علمیه نجف، به دنبال وفات میرزای شیرازی و از زمان مرحوم آخوند خراسانی در حوزه علمیه نجف شکل گرفته و از آن مرکز، آثار علمی عظیمی به عالم تشیع عرضه شده است؛ اعم از اینکه علمایی که به این مکتب منتسب هستند، اصالتاً اهل این منطقه جغرافیایی باشند و یا خارج از این قلمرو بوده؛ ولی در حوزه نجف به شکوفایی علمی رسیده و ثمردهی کرده باشند.



رابطه حوزه سکولار! با آموزه‌های دین اسلام

پس از آشنایی با مکتب نجف، ابتدا به مسئله نخست می‌پردازیم: آیا دیدگاهی که به علمای مکتب نجف نسبت داده شده است و آنها را معتقد به سکولاریسم نشان می‌دهد، با مبانی و آموزه‌های دین مبین اسلام مطابق است؟ چرا که نمی‌توان صرفاً قدمت مکتب نجف را ملاک صحت تئوری و عمل آن بیان کرد و بدون اینکه نسبت دیدگاه‌های این مکتب را با مبانی و اصول مسلم دینی ارزیابی کنیم، صحت این دیدگاه‌ها را مسلم فرض کرده و هر دیدگاه دیگری را که تحت عناوین دیگر همچون مکتب قم مطرح می‌شود، براساس آن ارزیابی و یا طرد کنیم، علت این امر نیز آن است که طبق قواعد مربوط به شناخت حق و حقیقت در اسلام و به ویژه مکتب تشیع، حتی انسان‌ها ملاک ارزیابی و سنجش حق نیستند و خود حق، ملاک‌هایی دارد که براساس آن ملاک‌ها شناخته می‌شود. نسبت انسان‌ها با حق نیز، براساس نسبت آن‌ها با آن ملاک‌ها فهمیده می‌شود؛ چنانکه امیرالمومنین علی (علیه السلام) در این زمینه می‌فرماید: «إِنَّ دِينَ اللَّهِ لَا يَعْرِفُ بِالرَّجَالِ بَلْ بِآيَةِ الْحَقِّ فَأَعْرِفِ الْحَقَّ تَعْرِفَ أَهْلَهُ» (مفید، ۱۴۱۳ق، ص ۵). با توجه به این مبنا، به طریق اولی مکاتب مختلف نیز نمی‌توانند به تنهایی ملاک حق تلقی شده و لذا برای دریافت حق، باید ملاک‌های مربوط به حق در نظر گرفته شود و دیدگاه و عملکرد مکاتب مختلف براساس این ملاک‌ها مورد ارزیابی قرار گیرند، بنابراین در پاسخ به این مسئله که «با فرض صحت ادعاها در مورد نگاه مکتب نجف به پیوند دین و سیاست، آیا این نگاه می‌تواند درست باشد؟» لازم است دیدگاه دین اسلام در زمینه پیوند دین و سیاست را مورد بررسی قرار دهیم.

رابطه دین و سیاست از دیدگاه اسلام

«دین» مجموعه برنامه‌های زندگی انسان‌ها و طریق رسیدن به سعادت دو دنیا و حقیقت جهان هستی و مکان قرب الهی است. بنابراین دین علاوه برترسیم برنامه زندگی دنیوی، راه رسیدن به سعادت و خوشبختی اخروی را بیان می‌کند. دین مرکب از سه جزء است:

جزء اول، «اعتقادات قلبی» و «ایمان» است مثل اعتقاد به رسالت، امامت، توحید و معاد، که بیان‌کننده ارتباط انسان با جهان و با خالق است.



جزء دوم دین، «احکام عملی» است یعنی دستورات الهی که از سوی خداوند و به وسیله پیامبر ﷺ و ائمه معصومین علیهم السلام برای انسان‌ها بیان شده است؛ مانند: واجبات و محرمات، مطهرات و نجاسات، عبادات و معاملات و به طور کلی بایدها و نبایدها. جزء سوم دین، «اخلاقیات» است که تبیین فضایل و رذایل اخلاقی و شیوه دوری از رذایل و رسیدن به فضایل را شامل می‌شود.

در مقابل، سیاست عبارت است از تدبیر امور کشور، یعنی تدبیر و برنامه‌ریزی در مورد چگونگی برخورد و تعامل در زمینه همزیستی افراد جامعه و چگونگی ارتباط جوامع و کشورها با یکدیگر در ابعاد مختلف؛ از جمله امنیت، رفاه، اقتصاد، فرهنگ، بهداشت، نگهداری و نگهداری از مرزها، چگونگی بهره‌برداری از منابع طبیعی کشور که بدیهی است این امور در خصوص چگونگی زندگانی جمعی مردم یک کشور است (موسوی خلخالی، ۱۳۷۷، ص ۲۵).

پس از شناخت مفهوم دین و سیاست، گفتنی است که چون دین در برگیرنده تمام ابعاد زندگی انسان است، سیاست نیز شامل می‌گردد. به عبارت دیگر، دین اسلام برای چگونگی اداره حکومت، دارای برنامه است و از این جنبه زندگی انسان‌ها غافل نمانده است. جلوه‌های بارز دخالت دین در عرصه سیاست و اجتماع را می‌توان در احکام زیر مشاهده کرد:

۱. احکام مربوط به جهاد و نیروهای نظامی، جنگ با دشمن خارجی و یا دفاع در برابر آن‌ها، تقسیم غنائم جنگی، چگونگی برخورد با اسرای جنگی و گرفتن جزیه از کفار غیرحربی و...؛

۲. احکام مربوط به امر به معروف و نهی از منکر و شرایط آن؛

۳. احکام مربوط به حدود و قصاص و دیات و تعزیرات و ارث؛

۴. احکام مربوط به خمس و زکات و موارد مصرف آن‌ها؛

۵. احکام مربوط به معاملات و چگونگی انجام تجارت.

براساس نظریه دیگری که دین از سیاست جداست و این دو به یکدیگر ربطی ندارند. مأموریت دین به تأمین سعادت اخروی افراد است و مأموریت سیاست، تأمین سعادت دنیوی افراد. جلوه دین در زندگی دنیوی انسان تنها به احکام فردی محدود است.



یکی از دلایلی که ادعای سکولاریسم و ایده جدایی دین از سیاست را نه تنها در خصوص اسلام، بلکه درباره سایر ادیان الهی و آسمانی رد می‌کند؛ برقراری «عدالت اجتماعی» به عنوان هدف بعثت پیامبران در قرآن مجید است (قدردان ملکی، ۱۳۷۹، ص ۲۱).

مرتضی مطهری در پاسخ به ادعای یکی از نویسندگان که معتقد است دین با زندگی مردم سر و کار ندارد؛ همین عدالت اجتماعی را مطرح می‌کند و می‌نویسد: قرآن هدف انبیاء و پیامبران را صراحتاً تحقق عدالت اجتماعی بیان نکرده است: ﴿لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ﴾ (حدید: ۳۵) «ما همه پیغمبران را با دلایل روشن فرستادیم و با آن‌ها کتاب و مقیاس فرود آوردیم تا مردم به عدالت قیام کنند». قرآن عدالت اجتماعی را به عنوان یکی از اهداف اصلی برای همه انبیاء ذکر می‌کند و همین رویکرد گویای پیوند دو مقوله دین و سیاست است (مطهری، ۱۳۷۹، ج ۱۹، ص ۱۰۶).

استاد مطهری، اسلام را یگانه دینی می‌داند که در میان ادیان و مذاهب مختلف در شؤون زندگی مردم مداخله کرده است و با مقوله حکومت و سیاست رابطه تنگاتنگ دارد. ایشان نسبت این دو را نسبت «روح و بدن» و «مغز و پوست» وصف می‌کند (قدردان ملکی، ۱۳۷۹، ص ۲۳). «نسبت این دو با هم نسبت روح و بدن است. این روح و بدن، این مغز و پوست باید به یکدیگر بیوندند. فلسفه پوست حفظ مغز است. اگر این پوست از مغز جدا باشد، البته مغز گزند می‌بیند و پوسته خاصیتی ندارد. باید سوخته و ریخته شود» (مطهری، ۱۳۷۴، ص ۳۲).

حضرت امام خمینی علیه السلام نیز در بسیاری از کتاب‌ها، نامه‌ها و سخنرانی‌های خود، بر رابطه تنگاتنگ دین و سیاست و تشکیل حکومت تأکید دارند و می‌فرمایند: «کتاب‌های قطوری که از دیر زمان در زمینه‌های مختلف حقوقی تدوین شده، از احکام قضا و معاملات و حدود و قصاص گرفته تا روابط بین ملت‌ها و مقررات صلح و جنگ و حقوق بین‌الملل عمومی و خصوصی؛ شمه‌ای از احکام نظامات اسلام است» (امام خمینی، ۱۳۷۳، ص ۶).



ایشان در مقام ارائه دلیل بر لزوم دخالت دین در حوزه سیاست و تشکیل حکومت؛ پس از بیان لزوم وجود مؤسساتی برای اجرای قوانین و مقررات دین اسلام، به سنت و رویه حضرت رسول اکرم ﷺ تمسک کرده و می‌فرمایند: «سنت و رویه پیغمبر اکرم ﷺ دلیل بر لزوم تشکیل حکومت است؛ زیرا اولاً، خود تشکیل حکومت داد... ثانیاً، برای پس از خود به فرمان خدا تعیین حاکم کرده است... بدیهی است ضرورت اجرای احکام که تشکیل حکومت رسول اکرم ﷺ را لازم آورده، منحصر و محدود به زمان آن حضرت نیست و پس از رحلت رسول اکرم ﷺ نیز ادامه دارد. طبق آیه شریفه (رک: ابراهیم: ۵۲، یونس: ۲، حج: ۴۹، احزاب: ۴۰ و یس: ۷۰)؛ احکام اسلام محدود به زمان و مکانی نیست و تا ابد باقی و لازم الاجرا است... این حرف که قوانین اسلام تعطیل‌پذیر یا منحصر و محدود به زمان یا مکانی است، برخلاف ضروریات اعتقادی اسلام است. بنابراین چون اجرای احکام پس از رسول اکرم ﷺ تا ابد ضرورت دارد، تشکیل حکومت و برقراری دستگاه اجراء و اداره ضرورت می‌یابد» (همان، ص ۱۷-۱۹).

امام خمینی رحمته الله در ادامه، رویه امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام را دلیل دیگر لزوم تشکیل حکومت می‌دانند و سپس از ماهیت و کیفیت قوانین اسلام به عنوان چهارمین دلیل لزوم تشکیل حکومت از سوی دین و شریعت نام می‌برند: «ماهیت و کیفیت این قوانین می‌رساند که برای تکوین یک دولت و برای اداره سیاسی، اقتصادی و فرهنگی جامعه تشریع گشته است. یعنی اولاً، احکام شرع حاوی قوانین و مقررات متنوعی است که یک نظام کلی اجتماعی را می‌رساند... ثانیاً، با دقت در ماهیت و کیفیت احکام شرعی در می‌یابیم که اجرای آن‌ها و عمل به آن‌ها مستلزم تشکیل حکومت است و بدون تأسیس یک دستگاه عظیم و پهنای اجرا و اداره، نمی‌توان به وظیفه اجرای احکام الهی عمل کرد.» (همان، ص ۲۰-۲۲).

ایشان در پایان، بعضی از احکامی را که عمل به آن‌ها بدون وجود یک دستگاه عریض و طویل اجرایی به نام «دولت» و «حکومت»، ممکن نیست، ذکر می‌کنند:

۱. احکام مالی: مالیات‌هایی که اسلام مقرر داشته (مانند خمس، زکات، و جزیه) و طرح بودجه‌ای که ارائه می‌کند تنها برای سد رمق فقرا و سادات فقیر نیست، بلکه برای تشکیل حکومت و تأمین مخارج ضروری یک دولت بزرگ است.



۲. احکام دفاع: از طرف دیگر احکامی که راجع به حفظ نظام اسلام و دفاع از مرزهای سرزمین‌های اسلامی و کیان و استقلال امت اسلام است، بر لزوم تشکیل حکومت دلالت دارد؛ مانند آیه ۶۰ سوره انفال: ﴿وَأَعِدُّوا لَهُمْ مَا اسْتَطَعْتُمْ مِنْ قُوَّةٍ وَ مِنْ رِبَاطِ الْخَيْلِ﴾.

۳. احکام جزایی: اجرایی بسیاری از احکام، از قبیل دیات که باید اخذ و به صاحبش داده شود یا حدود و قصاصی که باید با نظر حاکم اسلامی اجرا شود، بدون برقراری یک تشکیلات حکومتی تحقق نمی‌یابد. (همان، ص ۲۲-۲۵).

براساس آنچه گذشت، از منظر اسلام، دین و سیاست پیوند وثیقی با یکدیگر دارند و این ارتباط با مروری بر مبانی و شواهد دینی قابل اثبات است و وجود مکاتب مختلف در دل حوزه‌های علمیه، بر این مسئله تأثیری ندارد. لذا بدون بررسی مبانی و عملکرد مکتب نجف نیز می‌توان به راحتی دریافت که این مکتب نمی‌تواند این دیدگاه‌ها را قبول نداشته باشد و اگر چنین نسبتی به مکتب نجف داده شود، یا نسبت کذب است و یا اگر نسبت درست باشد؛ این مکتب نجف است که باید مورد نقد قرار گیرد. لذا در ادامه، این مسئله مورد بررسی قرار می‌گیرد که آیا مکتب نجف و بزرگان آن، چه به لحاظ نظری و چه از منظر سیره عملی در قبال ارتباط دین و سیاست چه دیدگاهی داشته‌اند؟

مکتب نجف و ارتباط دین با سیاست

مطالعه تاریخ مکتب نجف در دوران معاصر، حاکی از آن است که بر خلاف آنچه برخی در صدد القای آن هستند، این مکتب هرگز در برابر تحولات سیاسی ساکت و منزوی نبوده، بلکه فعالانه در عرصه‌های سیاسی و اجتماعی حاضر بوده است و اگر در مقاطعی نقش کمرنگی از آن را در این حضور شاهد هستیم، عمدتاً به دلیل اقتضائات و شرایط زمانه، همچون خفقان دوران صدام بوده است؛ ضمن اینکه نباید انتظار داشت مکتب نجف، عیناً همان راهکارهایی را در تحولات سیاسی و اجتماعی پیرامون خود اتخاذ کند که مکتب قم آن را نشانه رفته است؛ چه اینکه الزامات این حوزه و به‌ویژه

کشور عراق که مرکز رشد و نمای مکتب نجف است، با شرایط و الزامات ایران تفاوت‌های فراوانی دارد که البته جای بحث آن در این مختصر نیست. براین‌اساس، نقش آفرینی مکتب نجف را بر تحولات سیاسی و اجتماعی در عرصه‌های مختلفی می‌توان ملاحظه کرد که بخش عمده‌ای از آن‌ها از قرار ذیل می‌باشد:

۱. مکتب نجف و تحولات مشروطه ایرانی

تاریخ مکتب نجف در دوران معاصر، مقارن است با تحولاتی که زمینه ساز شکل‌گیری نهضت مشروطه در ایران شد؛ نهضتی که تحت عنوان «نهضت عدالتخانه» (کسروی، ۱۳۶۳، ص ۵؛ نجفی و فقیه‌حقانی، ۱۳۸۸، ص ۲۷۵) و به رهبری علما آغاز شد و بعدها به دلایلی تحت عنوان «نهضت مشروطه» ادامه یافت. این نهضت پس از نهضت «تحریم تنباکو» که رهبری آن را مرحوم میرزای شیرازی، «رهبر مکتب سامرا» بر عهده داشت، دومین نهضت مهم دوران معاصر بود که البته به لحاظ تأثیرات و نقشی که بر آینده کشورمان، چه از جهت سیاسی و چه از جهت فرهنگی و اجتماعی داشت، از نهضت نخست، مهم‌تر بود؛ از طرفی با توجه به اینکه در این نهضت، روحانیت مورد تظلم خواهی مردم قرار گرفته و عملاً رهبری بر عهده آنها قرار گرفته بود و با توجه به پیوستگی حوزه‌های علمیه جهان تشیع با یکدیگر (با محوریت حوزه علمیه نجف) خود به خود پای این حوزه علمیه به تحولات مشروطه باز شد و موسس مکتب نجف، عملاً یکی از اصلی‌ترین رهبرانی شد که در تحولات این جنبش نقش آفرینی کرد و می‌توان گفت پیروزی‌هایی که نخستین بار در تاریخ ایران علیه استبداد حاصل شد، نتیجه داهیانه علمای نجف بوده است؛ زیرا در این مقطع بود که علمای نجف و در رأس آن، آیت‌الله آخوند خراسانی، آیت‌الله آقا سید محمد کاظم یزدی، آیت‌الله ملا عبدالله مازندرانی و آیت‌الله میرزا حسین تهرانی با ارسال نامه‌هایی، مردم را به مقاومت در احقاق حقوق خود یاری کردند؛ در نتیجه با رهبری علمای مکتب نجف و فشار بیش از حد مردم، عین‌الدوله در تاریخ هفتم جمادی الثانی ۱۳۲۴ استعفا کرد (نجفی، ۱۳۸۸، ص ۲۴۸) و نخستین گام‌های پیروزی برداشته شد و این تحولات ادامه یافت تا اینکه هفت روز بعد، فرمان مشروطیت صادر شد. پس از درگذشت مظفرالدین شاه قاجار و موضع‌گیری محمدعلی





شاه علیه مشروطه نیز شاهد نقش پررنگ علمایی همچون آخوند خراسانی در مقابله با استبداد صغیر هستیم. در این مقطع پس از به توپ بستن مجلس در تهران حکومت نظامی اعلام شد. با سکوت تهران، سایر نقاط نیز از حرکت ایستادند و شاه تصور کرد که توانسته است حرکت مردم را سرکوب کند حتی در برخی از شهرهای کشور، به ویژه شهرهای آذربایجان، عده‌ای مرعوب شده و پرچم سفید به علامت تسلیم بر در خانه‌های خود آویختند. در چنین اوضاعی، حکم دو تن از مراجع بزرگ نجف، آیت‌الله خراسانی و آیت‌الله مازندرانی علیه شاه مستبد و استبداد صغیر، مشروطه خواهان را به جنبش در آورد. علما اعلام کردند: «الیوم همت در رفع این سفاک جبار و دفاع از نفوس و اعراض و اموال مسلمانان از اهم واجبات است» (همان، ص ۲۶۱).

این تلگراف باعث تهییج آزادی خواهان تبریز و سایر مشروطه خواهان گردید. از سوی دیگر، به دلیل حضور قشون روس در ایران و پشت گرمی شاه به آنان جهت سرکوب آزادی خواهان، علمای مشروطه خواه نجف اشرف به رهبری آخوند خراسانی فتوای جهاد علیه روسیه را صادر و اعلام کردند که همراه گروهی از نیروهای مردمی مجاهد به سوی ایران حرکت خواهند کرد. وی همچنین عشایر عراق را به این جهاد فراخواند که آنان نیز به این فراخوان پاسخ مثبت دادند؛ اما پیش از رسیدن علما و مجاهدان به کاظمین، اخبار عقب نشینی نیروهای روس از خاک ایران و سقوط محمدعلی شاه (جمادی الثانی ۱۳۲۷ق) و انتخاب احمد شاه به عنوان پادشاه، به عراق رسید.

در این زمان آخوند ضمن پیامی به مردم ایران، اعلام کرد که حکم عدم پرداخت مالیات برداشته شده و آنان باید مقررات را رعایت کنند. همچنین به ناصرالملک نایب السلطنه، وزارتخانه های جنگ، داخله و ریاست مجلس تلگراف هایی ارسال و از مجاهدت های سرداران و مجاهدان و عموم طبقات مردم ایران تشکر کرد و به مسئولان کشور اموری را از قبیل: تشکیل و تجهیز قوای نظامی، پرهیز از ایجاد ادارات زاید و زیان آور، هزینه شایسته بیت المال، عفو عمومی، آزادی زندانیان سیاسی، برچیدن خانه های فساد و کوتاه کردن دست اجانب از مداخله در امور ایران سفارش کرد (رجبی، ۱۳۸۲، ص ۵).

مرحوم آخوند پس از شنیدن خبر افتتاح مجلس اول، نامه‌ای به مجلس نوشت و نمایندگان را به اجرای قوانین اسلامی تشویق کرد. وی به همراه آیات عظام میرزا حسین خلیلی و حاج شیخ عبدالله مازندرانی پیوسته دستورات و احکام لازم را به نمایندگان مجلس برای تهیه و تصویب قوانین مهمی که لزوم آن احساس می‌شد، صادر می‌کردند؛ از جمله قانون مربوط به نظام وظیفه و تشکیل یک ارتش مجهز، قانون تأسیس مدارس جدید و تعلیم براساس علوم جدید و قانون تأسیس بانک ملی. وی همچنین در ۲۸ ذیحجه ۱۳۲۵ق، طی نامه‌ای، نمایندگان مجلس شورا را به اجرای قوانین اسلامی، پرداخت بدهی‌های کشور و فقرزدایی سفارش نمود (همان، ص ۴).

مرحوم آخوند خراسانی و شاگردان وی در مکتب نجف، پس از مشاهده انحرافات به وجود آمده در نهضت مشروطه به دست امثال تقی‌زاده؛ درصدد برآمدند وارد ایران شوند و ضمن مشارکت در جهاد علیه روسیه که آن روزها بخش‌هایی از کشور را به اشغال خود در آورده بود؛ از نزدیک تحولات مشروطه را پیگیری کنند، متأسفانه در شبی که قرار بود ایشان فردای آن شب سفر خود را آغاز کند، به طرز مشکوکی درگذشت و این سفر ناتمام ماند.

یکی دیگر از فعالان مکتب نجف در جریان مشروطه مرحوم میرزا محمدحسن نائینی است که با نگارش کتاب «تنبيه الامه و تنزيه المله»، ضمن رد استبداد دینی و توجیه‌گری دین برای استبداد سیاسی حاکمان زمانه، مشروعیت سیاسی جریان مشروطه را به شیوه استدلال فقهی و اصولی مورد بررسی قرار داده و دیدگاه اسلام در قبال اموری همچون حکومت، قانون، آزادی، مساوات و عدالت را به تفصیل بحث نموده است (ر.ک: نائینی، ۱۴۲۴ق).

به هر حال مجموعه مداخلات آخوند خراسانی، رهبر مکتب نجف و سایر علمای این مکتب در تحولات مشروطه، حاکی از آن است که مکتب نجف، نسبت به تحولات سیاسی و اجتماعی، حتی اگر در دایره جغرافیایی کشور دیگری همچون ایران باشد و حتی اگر رهبر آن یعنی مرحوم آخوند خراسانی اصالتاً خارج از حوزه جغرافیایی ایران باشد؛^[۱] بی‌تفاوت نبود، و به همین دلیل، متهم کردن این مکتب به بی‌تفاوتی نسبت به تحولات سیاسی و اجتماعی، به‌سادگی قابل نقد است.



۲. مکتب نجف و حمایت از استقلال کشورهای اسلامی

یکی دیگر از تحولاتی که نقش پررنگ مکتب نجف را در آن می‌توان مشاهده کرد، تلاش‌های این مکتب برای مقابله با پدیده استعمار در کشورهای اسلامی است که اوج آن را در جریان جنگ جهانی اول شاهد بودیم. در طول این جنگ، علمای مکتب نجف، به قدری نسبت به مسائل سیاسی کشورهای اسلامی حساسیت داشتند که برخی از آنها برای مقابله با اشغال برخی کشورها همچون لیبی (که هزاران کیلومتر با عراق فاصله داشت و به لحاظ مذهبی نیز با حوزه علمیه همسو نبود، فتوای جهاد صادر کردند؛ به عنوان مثال مرحوم سیدمحمدکاظم یزدی با صدور فتوایی علیه هجوم استعماری ایتالیا، روسیه و بریتانیا به کشورهای اسلامی، مسلمانان را به مقاومت در برابر استعمار و دفاع از استقلال دو کشور ایران و عثمانی فراخواند. در این فتوا که در ۵ ذیحجه سال ۱۳۳۹ ق منتشر شده، آمده است: «امروز اروپایی‌ها به حمله نظامی به کشورهای اسلامی سرگرم هستند. ایتالیا، طرابلس [= لیبی] را، و روس و انگلیس به ترتیب شمال و جنوب ایران را مورد تاخت و تاز قرار داده‌اند و اسلام رو به نابودی می‌رود. بنابراین بر همه مسلمانان، چه عرب و چه عجم واجب است که آماده دفاع از سرزمین‌های اسلامی باشند. مسلمانان باید در راه بیرون راندن سربازان ایتالیایی از طرابلس و نیروی نظامی روس و انگلیس از ایران جان و دارایی خود را فدا کنند. اکنون بزرگ‌ترین وظیفه مسلمانان این است که ایران و عثمانی را از شر این کفار صلیبی اشغالگر برهانند» (حائری، ۱۳۶۴، ص ۱۶۱). بعد از ابلاغ فتوای جهاد آیت‌الله سیدمحمدکاظم یزدی، جمع بسیاری از علما به سوی جبهه‌های جنگ علیه روس و انگلیس شتافتند؛ از آن جمله آیت‌الله میرزا محمدتقی شیرازی و آیت‌الله شیخ الشریعه اصفهانی بودند که خود لباس نبرد پوشیده و در صف جهادگران قرار گرفتند و حتی سیدمحمد، فرزند مرحوم یزدی نیز پس از رشادت‌های فراوان به شهادت رسید (بشارت، ۱۳۹۰، ص ۱۳۵).

مرحوم آخوند خراسانی نیز به دنبال اشغال شمال کشور از سوی روسیه، درس‌های خود را تعطیل کرد (دیگر درس‌های حوزه علمیه نجف نیز به پیروی از او تعطیل شد) و جلسات فراوانی برگزار کرد، که حاصل آن تحریم اجناس روسی، جهاد با روسیه و

اعزام طلاب، علما و عشایر نجف به ایران بود و خود نیز تصمیم گرفت همراه مجاهدان عازم ایران شود و در این جهاد مقدس شرکت کند؛ اما همان گونه که قبلاً اشاره شد، شب قبل از عزیمت به مرگ ناگهانی درگذشت. همچنین در نامه‌ای به علمای تبریز آنان را به ضرورت آموزش سلاح امر در مورد تحریم قطعی خرید و فروش کالاهای روسی حکمی صادر کرد (رجبی، ۱۳۸۲، ص ۷).

مسئله فلسطین نیز که بزرگ‌ترین داغ جهان اسلام در دوران معاصر می‌باشد، همواره مورد توجه و عنایت علمای مکتب نجف بوده است و آنها هرگز در برابر مسائل این بخش از جهان اسلام، بی تفاوت نبوده و حتی فتاوای جهادیه فراوانی در این زمینه صادر کرده‌اند؛ که به عنوان نمونه به فتوای مرحوم آیت‌الله سید محمود حسینی شاهرودی رحمته‌الله، از علمای مکتب نجف، می‌توان اشاره کرد ایشان در این فتوا می‌نویسد: «بر تمام مسلمانان که قادر به حمل اسلحه می‌باشند، واجب است که از دین اسلام دفاع کنند و برای مسلمانان، قتل کافران و مصادره اموال آنها مباح می‌باشد» (روحانی، ۱۳۸۱، ج ۲، ص ۳۳۵).

۳. مکتب نجف و مشارکت در تحولات سیاسی عراق

یکی از عرصه‌هایی که رابطه مکتب نجف را در امور سیاسی - اجتماعی به نحو آشکاری مشخص می‌کند، مداخله علمای این مکتب در تحولات سیاسی داخل عراق است. همان گونه که گذشت، علمای مکتب نجف در تحولات استقلال عراق، نقش مهمی ایفا کردند و حتی رهبری انقلاب اسلامی مردم عراق در سال ۱۹۲۰ میلادی را بر عهده گرفتند. در این زمان بسیاری از علما و فقهای مکتب عراق، فتاوای جهادیه صادر کردند و حتی مرحوم میرزا محمدتقی شیرازی که عملاً رهبری مبارزات را بر عهده داشت، خواستار تشکیل حکومت اسلامی بود (صادقی تهرانی، [بی تا]، ص ۵۳). این اقدامات در مجموع، مستعمره شدن این کشور به دست انگلیسی‌ها را مانع شد. با این حال، این نقش در همین حد باقی نماند و علما، در برابر هر گونه تلاشی برای استقرار دولتی که توسط انگلیسی‌ها و تأمین‌کننده منافع آنها باشد، ایستادگی کردند؛ از جمله به دنبال پادشاهی ملک فیصل با کمک انگلیسی‌ها و امضای قرارداد اتحاد با



انگلستان، ملک فیصل انتخابات عمومی اعلام کرد تا با ایجاد مجلس موسسان، قرارداد مزبور را به صورت قانونی در آورد (رجبی، ۱۳۸۲، ص ۵۰۷)؛ اما علمای بزرگ مکتب نجف، همچون نائینی، اصفهانی و خالصی به تحریم انتخابات حکم دادند. اصرار رهبران مذهبی بر خواسته‌های خود، ملک فیصل و انگلیسی‌ها را به واکنش شدید نسبت به آن‌ها وا داشت؛ به طوری که دو تن از روحانیون مبارز یعنی شیخ محمد خالصی و سیدمحمد صدر را از عراق به ایران و شیخ مهدی خالصی را نیز به حجاز تبعید کردند (بشارت، ۱۳۹۰، ص ۱۴۴). آیت‌الله نائینی، اصفهانی و تعداد دیگری از علمای کربلا و نجف نیز به مدت یک سال به حال تبعید به ایران آمدند.

دخالت علمای مکتب نجف در سیاست، در سال‌های بعد نیز ادامه یافت و حتی دامنه آن به مشارکت در تشکیل حزب نیز کشیده شد. در این زمینه حزب «الدعوة الاسلامیه» که به اختصار، «حزب الدعوة» نامیده می‌شود، در ربیع الاول سال ۱۳۷۷ق، مصادف با اکتبر ۱۹۵۷ میلادی تأسیس شد.

این حزب را می‌توان نهادمندترین حزب معارض در صحنه سیاسی عراق در دوره سابق دانست که افرادی چون سیدمحمدباقر صدر، عبدالصاحب الدخیل، سیدمرتضی عسکری، سیدمهدی حکیم، شیخ عارف البصری، حاج صالح الادیب و محمد حاج السبئی آن را تشکیل دادند (بلداجی، ۱۳۸۲، ص ۱۷۰). نکته بسیار مهمی که در تشکیل این حزب ملاحظه می‌شود، نقش شخصیت‌هایی همچون سیدمحمدباقر صدر و سایر فقها در این حزب بود که برخی از آنها بعدها به رهبران نامدار شیعه تبدیل شدند و نیز نقشی که این حزب بر تاریخ سیاسی ملت عراق داشت؛ به طوری که به دلیل مواضعی که از جانب این حزب اتخاذ می‌شد (از جمله قیام علیه رژیم بعث در سال ۱۳۵۷ و تحریم عضویت در حزب بعث) این رژیم ضمن سرکوب رهبران آن، سیدمحمدباقر صدر را دستگیر و اعدام کرد.

مقطع دیگری که حوزه علمیه نجف فعالانه به فعالیت سیاسی کشور عراق وارد شد و حتی کنترل تحولات این کشور را برعهده گرفت، به انتفاضه شعبانیه در سال ۱۳۶۹ مربوط می‌شود که رهبری آن را عالی‌ترین زعیم حوزه علمیه نجف، یعنی مرحوم آیت‌الله العظمی خویی رحمه الله بر عهده داشت.



با این حال، دوران پس از سرنگونی صدام، مهم‌ترین دورانی است که پس از قرن‌ها، شیعیان عراق توانستند در قدرت سیاسی کشور سهیم و حوزه‌های علمیه، به‌ویژه حوزه علمیه نجف اشرف، به تبع مرجعیت عالی عراق در تحولات سیاسی این کشور نقش آفرین شوند. البته این نقش آفرینی (با توجه به فضای خاص حاکم بر عراق) همچون نقش آفرینی مکتب قم در جمهوری اسلامی ایران نبود. با این حال، اصل بی‌تفاوت نبودن مکتب نجف در برابر تحولات سیاسی - اجتماعی عراق مسئله مهمی است که نشان می‌دهد با وجود برخی اختلاف روش‌ها، در اصل، این مسئله مداخله در تحولات سیاسی - اجتماعی میان مکتب نجف و قم تفاوتی وجود ندارد، مشارکت علمای نجف در امور سیاسی همچون تشویق مردم به حضور در انتخابات، واکنش سریع مرجعیت در برابر برخی تحولات سیاسی داخل عراق، حضور دانش‌آموختگان مکتب نجف در پارلمان عراق، صدور فتوای جهاد علیه گروه‌های تکفیری از سوی آیت‌الله سیستانی و سایر مراجع معظم نجف و ... تنها جلوه‌هایی از دخالت مکتب نجف در امور سیاسی داخل عراق می‌باشد.

۴. حمایت از انقلاب اسلامی ایران

مکتب نجف، نه تنها در تحولات سیاسی - اجتماعی داخل عراق همواره نقشی فعال بر عهده داشته، بلکه این نقش آفرینی‌ها را فراتر از حدود جغرافیایی عراق ادامه داده است. در همین راستا، زعمای حوزه علمیه نجف، که در جریان نهضت مشروطه فعالانه وارد عرصه شدند، در جریان نهضت امام خمینی رحمه‌الله نیز فعالانه وارد شده و با توجه به اینکه در این مقطع، رهبری قیام و مبارزه در داخل کشور به دست فقیه‌ی توانمند بود، (و در نتیجه برخلاف دوران مشروطه ضرورتی برای حضور عالمان نجف در نقش رهبری قیام وجود نداشت) عمده مداخلات در این نهضت، در قالب حمایت از رهبران نهضت و نیز موضع‌گیری در قبال تحولات مرتبط با نهضت صورت می‌گرفت، به‌عنوان مثال آیت‌الله العظمی سیدمحسن حکیم که در دهه ۱۳۴۰ شمسی عالی‌ترین رهبر مکتب نجف بود، با صدور نامه، اعلامیه و تلگراف از مواضع علمای ایران به رهبری امام خمینی رحمه‌الله حمایت کرد. آیت‌الله حکیم لایحه انجمن‌های ایالتی و ولایتی



را از جمله «قوانین کافره و خلاف قوانین مقدسه اسلام» دانست و حمله به مدرسه فیضیه در فروردین ۱۳۴۲ را به شدت محکوم کرد و خواستار مهاجرت دسته جمعی علمای بزرگ ایران به عتبات گردید که مورد موافقت آنان قرار نگرفت. همچنین طی تلگرامی، سرکوب قیام ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ را توسط محمدرضا شاه به شدت محکوم نمود و اعلام نمود: «خبر حوادث خونین ایران را که همواره موجب شدت یافتن زخم‌های حوادث گذشته بسیار نزدیک می‌باشد، دریافت داشتیم. یقین دارم اصرار مسئولین امور، در پیروی از سیاست کوبیدن و ارعاب مردم در فاصله‌های پی‌در پی، کاشف از عجز آنها در اداره امور مملکت است. باید از این گونه سیاست‌بازی بهراسند که به طور قطع، آنها را به پرتگاه سقوط مبتلا خواهد ساخت و اندیشه بد، دامن‌گیر صاحبش خواهد شد. نفرت و انزجار شدید ما را به مسئولین امور از این نحو رفتار ناهنجار به عموم مؤمنین، به خصوص طبقه روحانیون ابلاغ نمایید...» (رجبی، ۱۳۸۲، ص ۱۷۸).

مرحوم آیت‌الله خویی رحمته الله نیز در سال‌های آغازین نهضت امام خمینی رحمته الله، فعالانه از این نهضت حمایت می‌کرد. ایشان در سال ۱۳۴۲ به مناسبت حادثه خونین فیضیه قم و یورش نظامیان بی‌انیه‌ای صادر کرد (بشارت، ۱۳۹۰، ص ۱۷۶).

در جریان واقعه پانزدهم خرداد ۱۳۴۲ که عده بسیاری از مردم به دست عوامل حکومت شاه در شهرهای قم، تهران و شهرهای دیگر به شهادت رسیدند؛ آیت‌الله خویی رژیم شاه را ظالم خواند و از مردم خواست که با این رژیم قطع رابطه و به پیروی از امام حسین علیه السلام در مبارزه آشکار با ستمکاران شرکت کنند (همان) در این بیانیه آمده است: «کمک و همراهی با ظالمین و ستمگران در شریعت مقدسه اسلامی از اعظم محرمات است و در حرمت آن بین علمای اعلام خلاقی نیست. نظر به اینکه دولت فعلی ایران برای پیشرفت مقاصد شوم خود که مخالف مقررات دین اسلام است، از هرگونه تعدی و ظلم، از زدن و کشتن و زندان بردن آقایان علمای اعلام و طلاب علوم دینی و سایر طبقات مؤمنین مضایقه ندارد؛ بر هر فردی از افراد مسلمان در هر لباس و هر مقامی که باشند واجب است که از همکاری با این دولت خائن خودداری نمایند. بر تمام مسلمانان لازم است استغاثه حضرت سیدالشهداء حسین بن علی علیه السلام را در نظر گرفته و از دین مقدس اسلام دفاع نمایند» (روحانی، ۱۳۶۹، ج ۱، ص ۱۰۷).



آیت الله خویی رحمته الله همچنین شب دوم ورود امام خمینی رحمته الله به نجف اشرف، به دیدار امام خمینی رحمته الله رفت (همان، ۱۳۸۱، ج ۲، ص ۱۷۱) و این گونه از رهبر انقلابی که به این کشور تبعید شده بود، استقبال کرد. ایشان در آبان ۵۷ نیز به رغم برخی شایعات در مورد ارتباط ایشان با رژیم پهلوی، با صدور بیانیهای رسماً حمایت خود را از نهضت امام خمینی رحمته الله اعلام کرد و از مردم نیز درخواست نمود از رهبری علما در نهضت اطاعت کنند. همچنین ایشان در جریان همه پرسی نظام جمهوری اسلامی در فروردین ۱۳۵۸، مسلمانان را به شرکت گسترده در آن و رأی دادن به جمهوری اسلامی فراخواند (انصاری قمی، ش ۴۷، نقل از بشارت، ۱۳۹۰، ص ۱۷۷).

۵. دفاع از تئوری ولایت فقیه و زعامت سیاسی فقها در عصر غیبت

پیش از پرداختن به این بخش، گفتنی است که مسئله «ولایت فقیه» از جهت نظری پیشینه‌ای به قدمت اسلام دارد و موضوعی نیست که تنها بعد از غیبت امام زمان علیه السلام و آن هم توسط امام خمینی رحمته الله مطرح شده باشد، بلکه این مقوله به حدی مورد قبول فقهای شیعه بوده است که برخی از علمای بزرگ، از جمله مرحوم محقق اردبیلی در کتاب مجمع الفائده (محقق اردبیلی، ۱۴۰۳ق، ج ۱۲، ص ۱۱ و ۳۸)؛ محقق کرکی در رسائل محقق الکرکی (محقق کرکی، ۱۴۰۹ق، ج ۱، ص ۱۴۲)؛ محقق نراقی در عوائد الایام (محقق نراقی، ۱۴۱۷ق، ص ۵۳۶ و ۵۳۸) و فقیه نامدار، محمدحسن نجفی در جواهر الکلام (نجفی، ۱۳۷۶، ج ۱۶، ص ۱۷۸) بر پذیرش نیابت عامه فقها و ولایت فقیه ادعای اجماع کرده‌اند، ایشان این مسئله را از مسلمات و ضروریات نزد فقها برشمرده است (همان) و آن را آن قدر روشن می‌دانند که می‌فرمایند: «کسی که در ولایت فقیه وسوسه کند، گویا طعم فقه را نچشیده است و معنا و رمز کلمات معصومین علیهم السلام را نفهمیده است» (همان، ج ۲۱، ص ۳۹۸).

بر این اساس در اصل مسئله ولایت فقیه، میان مکتب قم و مکتب نجف تفاوتی وجود ندارد و با بررسی دیدگاه‌ها و آرای علمای مکتب نجف، اعتقاد این علما و بزرگان را به ولایت عامه فقها و زعامت سیاسی آنها در عصر غیبت می‌توان مشاهده کرد. با توجه به اینکه امکان نقل دیدگاه همه فقهای منتسب به مکتب نجف در این مختصر

وجود ندارد، به عنوان نمونه به دیدگاه چند تن از این بزرگان اشاره می‌کنیم:

الف) آخوند خراسانی

مرحوم آخوند خراسانی به عنوان بنیانگذار مکتب نجف، نه تنها همچون سایر فقه‌های شیعه از معتقدان به اصل ولایت فقیه است، بلکه «ولایت مطلقه فقیه» و زعامت سیاسی فقها را در عصر غیبت می‌پذیرد و حتی در این زمینه به استاد خود، مرحوم شیخ انصاری که در کتاب مکاسب ظاهراً این موضوع را نمی‌پذیرد،^[۲] در کتاب حاشیه مکاسب نقد وارد می‌کند و ولایت مطلقه فقیه را اثبات می‌کند. البته آخوند خراسانی ولایت فقیه را از طریق دلیل «عقلی» و با بهره‌گیری از تقسیم‌بندی چهارگانه «کارهای معروف» مرحوم شیخ انصاری اثبات می‌کند؛ به این نحو که یا شارع انجام دادن آن کارهای معروف را به عهده اشخاص مشخصی (مانند تصرف در اموال کودک که به عهده پدر یا جد پدری است) یا به عهده گروه خاصی نهاده است، مانند قضاوت که به عهده فقهاست؛ یا اجرای آنها وظیفه همه مردم است، مانند امر به معروف و نهی از منکر؛ یا اینکه معروف جزو هیچ کدام از سه دسته مذکور نیست.

دسته چهارم، خود دو قسم می‌شود: در قسم اول فقیه با دلایل تشخیص می‌دهد که وجود و وجوب آن معروف به حضور و اذن امام معصوم (علیه السلام) منوط است، مانند جهاد ابتدایی، یا به حضور و اذن امام معصوم (علیه السلام) منوط نیست.

اموری که جزو سه دسته گذشته نبوده و به اذن امام (علیه السلام) هم منوط نیست؛ مانند کلیه امور سیاسی جامعه که در ارتباط با حکومت می‌باشد و نیز شئون اجتماعی، اقتصادی، نظامی و فرهنگی که باید به وسیله دولت‌ها اداره شود؛ از قبیل اقامه نظم و برقراری امنیت. شارع مقدس برای اداره این امور حتماً باید کسی را نصب کند. آن شخص یا همه مسلمانان هستند یا تنها عادلان و افراد موثق هستند. در هر کدام از سه عنوان اول که نصب شده باشد، فقیه نیز داخل است؛ ولی اگر فقیه نصب شده باشد، عناوین دیگر داخل نیستند. پس ثبوت ولایت بر این امور برای فقیه یقینی و قطعی است و به تعبیر آخوند خراسانی فقیه قدرمتیقن از میان افرادی است که احتمال داده می‌شود مباشرت یا اذن و دیدگاه او در اداره این امور معتبر باشد و نسبت به بقیه





افراد مشکوک است و لذا اصل عدم ولایت نسبت به دیگر افراد جاری می‌شود (آخوند خراسانی، ۱۴۰۶ق، ص ۹۶ و فرهنگ جهاد، ۱۳۸۲، شماره ۳۳ و ۳۴). همچنین سیره عملی مرحوم آخوند خراسانی در جریان‌های مشروطه مؤید اعتقاد ایشان به ولایت مطلقه فقیه می‌باشد؛ چرا که اقدامات ایشان و دستورالعمل‌هایی که صادر کردند، صرفاً از جایگاه ولایت مطلقه بود و گر نه اعتباری نداشت. به‌عنوان مثال به دنبال بروز قضایای مشروطه، اتفاقات ناگواری در تهران توسط مشروطه‌طلبان افراطی همچون تقی‌زاده رخ داد، (همچون تلاش برای تصویب برخی قوانین ضد اسلامی) و نیز انجام برخی کارهای مغایر با شریعت که در مجموع باعث شد مرحوم آخوند خراسانی که خود از طرفداران مشروطه به حساب می‌آمد، به فساد مسلک سیاسی تقی‌زاده و عزل وی از مجلس شورای ملی حکم کند (نجفی و فقیه‌حقانی، ۱۳۸۸، ص ۳۰۰). این در حالی است که اگر هم تقی‌زاده فساد مرتکب شده باشد، بایستی از طریق ساز و کارهای خاص خود از مجلس اخراج می‌شد و صدور حکم عزل وی از سوی یک مرجع تقلید، جز اینکه وی ولایت مطلقه برای خود قائل می‌باشد، معنای دیگری ندارد.

بنابراین مرحوم آخوند خراسانی همواره از زمره طرفداران و نظریه پردازان ولایت فقیه به شمار آمده است و به همین دلیل، محققان، ایشان را جزء طرفداران ولایت سیاسی فقها دانسته‌اند. به‌عنوان مثال یکی از محققان در کتاب خود ضمن تقسیم‌بندی علما به سه دسته طرفداران ولایت محدود (محدود به افتا و قضاوت و نیز محدود به افتا و قضا و امور حسبه) و نیز ولایت مطلقه فقیه آخوند خراسانی را از زمره دسته سوم شمرده و می‌گوید: «در مقابل این دو نظر، برخی از فقهای شیعه از جمله محقق کرکی، علامه نراقی، شیخ محمدحسن نجفی، آخوند خراسانی، آقای بروجردی و امام خمینی علیه السلام بر این باورند که حوزه وظایف و محدوده ولایت فقیه تمامی اموری است که برای پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و ائمه معصومین علیهم السلام در مقابل حاکم لازم بوده است، مگر مواردی که به دلیل خاصی در شمار ویژگی‌های پیامبر صلی الله علیه و آله و امام معصوم علیه السلام باشد چون آن موارد به جنبه شخصیتی و مقام عصمت آن بزرگواران مربوط می‌شود» (لکزایی، ۱۳۹۲، ص ۷۰).

**ب) میرزای نائینی**

مرحوم میرزای نائینی نیز که از جمله علمای تأثیرگذار بر حوادث مشروطه است. وی در این زمینه حتی کتابی نگاشت که حاوی مبانی مشروعیت مسائل مطرح شده در مشروطه، همچون حکومت، قانون، مشروطه، آزادی، عدالت و مساوات بود. ایشان از جمله معتقدان به ولایت سیاسی فقها در عصر غیبت امام معصوم علیه السلام است و به همین دلیل، در کتاب «تنبيه الامه و تنزيه المله»، اصل اولی را در عصر غیبت ولایت سیاسی فقها می‌داند و هر حکومتی غیر از حکومت فقها را «غاصب» می‌شمارد و به همین دلیل، حکومت مشروطه را نیز نوعی حکومت غاصبانه تلقی می‌کند، که از سر اضطرار و ناچاری بدل حکومت مشروع، یعنی حکومت فقها شده و چون ظلم کمتری در آن صورت می‌گیرد، از حکومت استبدادی پسندیده‌تر است. ایشان در این کتاب، ولایت فقها را در عصر غیبت از امور حسبه بالاتر می‌داند که شارع مقدس به ترک آنها راضی نیست و وقتی فقها در امور حسبه ولایت دارند، به طریق اولی در اموری که به حفظ اسلام و نظم ممالک اسلامی منجر می‌شود، یعنی حکومت داری، ولایت دارند. لذا ایشان نیز ولایت عامه را برای فقها ثابت دانسته و آن را از زمره قطعیات مذهب معرفی می‌کند: «از جمله قطعیات مذهب ما - طائفه امامیه - این است که در این عصر غیبت - علی مغیبه السلام - آنچه از ولایات نوعیه را که عدم رضای شارع مقدس به اهمال آن، حتی در این زمینه هم معلوم باشد؛ «وظائف حسبیه» نامیده؛ نیابت فقهایی عصر غیبت را در آن قدر متیقن و ثابت دانستیم؛ حتی با عدم ثبوت نیابت عامه در جمیع مناصب و چون عدم رضای شارع مقدس به اختلال نظام و ذهاب بیضه اسلام و بلکه اهمیّت وظایف راجعه به حفظ و نظم ممالک اسلامی از تمام امور حسبیه از اوضح قطعیات است؛ لهذا ثبوت نیابت فقهها و نوآب عام عصر غیبت در اقامه وظایف مذکوره از قطعیات مذهب خواهد بود» (نائینی، ۱۴۲۴ق، ص ۷۵-۷۶).

ج) آیت الله خویی

آیت الله العظمی خویی رحمته الله که از بزرگ‌ترین علمای مکتب نجف می‌باشند، در کتاب «مبانی تکملة المنهاج» در ذیل بررسی حدیث شریف و اما الحوادث الواقعه... می‌فرماید:



«این گونه روایات به ضمیمه دلایلی که حق نظر دادن و حکم کردن را در دوران غیبت از آن فقها می‌داند، به‌خوبی روشن می‌سازد که اقامه حدود و اجرای احکام انتظامی در عصر غیبت از آن فقها و وظیفه آنان می‌باشد» (خویی، ۱۴۲۲ق، ج ۱، ص ۲۷۵).

آنچه مسلم است، ایشان تصرف فقها یا شاید ولایت فقها را تنها در امور حسبه می‌پذیرد؛ اما به نظر می‌رسد که دایره امور حسبه را از دیگر علما گسترده‌تر می‌داند؛ چون ایشان در کتاب «منهاج الصالحین» در باب مشروعیت جهاد ابتدایی معتقد است که بر فقیه لازم است در این امر مهم با کارشناسان مسلمان مشورت کند تا به وجود امکانات مناسب نزد مسلمانان برای غلبه بر کفار حربی مطمئن شود و از آن‌جا که اجرای این امر مهم و تحقق خارجی آن نیازمند رهبر و فرماندهی است که مسلمانان اوامر او را بر خود نافذ بدانند؛ چاره‌ای از تعیین آن در فقیه جامع شرایط نیست؛ زیرا فقیه متصدی اجرای این امر از باب حسبه است (همان، ۱۴۱۰ق، ج ۱، ص ۳۶۶).

بنابراین با عنایت به بیانات متأخر مرحوم خویی می‌توان نتیجه گرفت که ایشان ولایت فقیه را تنها در امور حسبه می‌پذیرد؛ با این ویژگی که دایره امور حسبه را گسترش داده و «دایره مسائل حسبه را مانند آیت‌الله نائینی بسیار گسترده می‌داند که تقریباً همه مسائل اجتماعی غیر قضایی را در بر می‌گیرد؛ البته مسائلی که شرع مقدس به تعطیل شدن آنها راضی نیست» (جهان بزرگی، ۱۳۸۰، ص ۲۲۴)؛ به عبارتی ایشان برخی از موارد سیاسی و حکومتی، مثل جهاد ابتدایی و رهبری در آن را از مصادیق حسبه می‌دانند که در چنین صورتی دیدگاه آن مرحوم با دیدگاه امام خمینی رحمه الله تنافی پیدا نمی‌کند؛ چرا که یکی از مستندات امام خمینی رحمه الله برای اثبات ولایت فقیه بحث «حسبه» می‌باشد که طی آن، ایشان تصدی حکومت را علاوه بر دلایل عقلی و نقلی دیگر از باب «حسبه» برای فقیه اثبات می‌کند و می‌فرماید: «پنهان نیست که حفظ نظام، حراست از مرزهای مسلمانان، نگهداری جوانان از رویگردانی از اسلام، جلوگیری از تبلیغات ضد اسلامی و مانند آن، از واضح‌ترین حسیات است و دسترسی به آنها جز با تشکیل حکومت عدل اسلامی میسر نمی‌باشد. پس با صرف نظر کردن از ادله ولایت فقیه، شکی نیست که فقها برای انجام این حسیات و تصدی حکومت اسلامی قدر متقین می‌باشند» (امام خمینی، ۱۴۲۱ق، ج ۲، ص ۶۶۵).



همچنین اقدام اخیر آیت‌الله خویی رحمته الله در تشکیل شورای انتفاضه در زمان انتفاضه مردم عراق در سال ۱۳۶۹ و برعهده گرفتن رهبری قیام مردم عراق (که عملاً به معنای اعمال ولایت سیاسی ایشان بود)، شاهد دیگری بر اعتقاد عملی آن مرحوم به ولایت سیاسی فقها می‌باشد.

هـ) آیت‌الله سیستانی

در حال حاضر بزرگ‌ترین مرجع شیعیان عراق و رهبر مکتب نجف، حضرت آیت‌الله العظمی سیستانی است که به تبع استاد خود، مرحوم آیت‌الله العظمی خویی رحمته الله، ولایت فقیه را در امور حسبه می‌داند؛ در عین حال، امور حسبه را چنان تفسیر می‌کند که امور حکومتی را شامل می‌شود؛ به همین دلیل از استفتایی که از ایشان نقل شده است، چنین برداشت می‌شود که ایشان نیز جزء معتقدان به ولایت مطلقه فقیه می‌باشد. ایشان در این زمینه معتقدند: «ولایت فقیه در زمان غیبت در امور عامه ثابت می‌شود و حکم حاکم شرعی عادل که مورد قبول عامه مؤمنین است در مواردی که نظام جامعه بر آن متوقف است، نافذ است» ایشان می‌فرمایند: «حکم کسی که ولایت شرعی دارد، در امور عامه که نظام جامعه و معاش مردم به آن مبتنی است، بر همه نافذ است؛ حتی بر مجتهدین دیگر..» (<http://www.sistani.org>).

همچنین دیدگاه‌های ایشان در امور سیاسی و اجتماعی داخل عراق، از جمله تشویق مردم به مشارکت در انتخابات، صدور فتوای جهاد علیه تکفیری‌ها و واکنش به برخی تحولات سیاسی دیگر عراق که باعث ناکام ماندن فتنه‌های دشمنان عراق، از جمله اشغالگران آمریکایی شد؛ گویای اعتقاد ایشان به لزوم دخالت حوزه علمیه و زعمای آن، در تحولات سیاسی - اجتماعی می‌باشد.

نتیجه‌گیری

با توجه به آنچه بیان شد، می‌توان دریافت اولاً، از منظر اسلام، پیوند میان دین و سیاست و نیز لزوم مداخله هر مسلمانی، از جمله علمای اسلام در امور سیاسی و اجتماعی به اندازه‌ای واضح و مشخص است که مکتب نجف و هر مکتب علمی

دیگری در جهان تشیع نمی‌تواند خود را بدان معتقد نداند. لذا بدون بررسی سیره نظری و عملی زعمای مکتب نجف نیز می‌توان دریافت اتهام بی‌تفاوتی مکتب نجف نسبت به مسائل سیاسی - اجتماعی اتهامی واهی است، ثانیاً، بررسی سیره نظری و عملی رهبران مکتب نجف نشان می‌دهد که بر خلاف برخی شایعات و ادعاهایی که صورت می‌گیرد این مکتب نیز همچون مکتب قم، نسبت به امور سیاسی - اجتماعی حساسیت‌های لازم را دارد که جلوه‌ها و بازتاب‌های آن را در مداخله در جریان مشروطه خواهی ایران، حمایت از استقلال سیاسی کشورهای اسلامی، مسائل سیاسی و اجتماعی داخل عراق، حمایت از انقلاب اسلامی ایران و اعتقاد علمی و عملی به ولایت سیاسی فقها می‌توان مشاهده کرد.

پی‌نوشت

- [۱]. مرحوم آخوند خراسانی اصالتاً اهل هرات و خود زاده مشهد بود و به همین دلیل اصالتاً افغانستانی محسوب می‌شود.
- [۲]. مرحوم شیخ انصاری در کتاب مکاسب، ظاهراً ولایت مطلقه فقها را نمی‌پذیرد؛ اما در سایر آثار خود از جمله کتاب القضاء آن را می‌پذیرد.





فهرست منابع

قرآن کریم

۱. آخوند خراسانی، محمدکاظم، *حاشیة المکاسب*، تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۴۰۶ق.
۲. برنا بلداجی، سیروس، *ایالات متحده و نقش شیعیان در فرایند دولت سازی و نظام سیاسی عراق نوین*، کتاب امریکا (۲) ویژه سیاست‌های امنیتی ایالات متحده در عراق، تهران: موسسه فرهنگی مطالعات و تحقیقات بین‌المللی ابرار معاصر تهران، ۱۳۸۲.
۳. بشارت، مهدی، *اصول و مبانی مکتب سیاسی نجف*، تهران: دانشگاه امام صادق (ع)، ۱۳۹۰.
۴. جهان بزرگی، احمد، *درآمدی بر تحول نظریه دولت در اسلام*، تهران: دانش و اندیشه معاصر، ۱۳۸۰.
۵. حائری، عبدالهادی، *تشیع و مشروطیت در ایران و نقش ایرانیان مقیم عراق*، چاپ دوم، تهران: امیرکبیر، ۱۳۶۴.
۶. حرعاملی، محمدبن حسن، *اثبات الهداة بالانصوص والمعجزات*، بیروت: علمی، ۱۴۲۵ق.
۷. خمینی، سیدروح الله، *کتاب البیع*، تهران: موسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (ع)، ۱۴۲۱ق.
۸. _____، *ولایت فقیه*، چاپ دوم، تهران: موسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (ع)، ۱۳۷۳.
۹. خویی، سیدابوالقاسم، *مبانی تکملة المنهاج*، قم: مؤسسه احیاء آثار الإمام الخوئی (ع)، ۱۴۲۲ ق.
۱۰. _____، *منهاج الصالحین*، چاپ ۲۸، قم: مدینه العلم، ۱۴۱۰ق.
۱۱. رجبی، محمدحسن، *علمای مجاهد*، تهران: مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۸۲.
۱۲. روحانی، سیدحمید، *اسناد انقلاب اسلامی*، تهران: مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۶۹.

۱۳. _____، *نهضت امام خمینی (ع)*، چاپ پنجم، تهران: عروج، ۱۳۸۱.
۱۴. صادقی تهرانی، محمدصادق، *نگاهی به تاریخ انقلاب اسلامی ۱۹۲۰ عراق و نقش علماء مجاهدین اسلام*، قم: دارالفکر، [بی تا].
۱۵. قدردان ملکی، محمدحسن، *حکومت دینی از منظر استاد شهید مطهری*، قم: مؤسسه فرهنگی دانش و اندیشه معاصر، ۱۳۷۹.
۱۶. کسروی، احمد، *تاریخ مشروطه ایران*، چاپ شانزدهم، تهران: امیرکبیر، ۱۳۶۳.
۱۷. لکزایی، شریف، *بررسی تطبیقی نظریه های ولایت فقیه*، قم: نشر پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی، ۱۳۹۲.
۱۸. محقق اردبیلی، احمدبن محمد، *مجمع الفائدة والبرهان*، قم: جامعه مدرسین، ۱۴۰۳ق.
۱۹. محقق کرکی، علی بن حسین، *رسائل محقق کرکی*، قم: مکتبه آیت الله العظمی مرعشی نجفی (ع)، ۱۴۰۹ق.
۲۰. محقق نراقی، احمد، *عوائد الایام*، قم: مکتب الاعلام الاسلامی، ۱۴۱۷ق.
۲۱. مطهری، مرتضی، *امامت و رهبری*، چاپ شانزدهم، تهران: صدرا، ۱۳۷۴.
۲۲. _____، *مجموعه آثار استاد شهید مطهری*، تهران: صدرا، ۱۳۷۹.
۲۳. مفید، محمدبن محمد، *امالی*، تصحیح: علی اکبر غفاری، قم: کنگره شیخ مفید، ۱۴۱۳ق.
۲۴. موسوی خلخالی، سید محمد مهدی، *شریعت و حکومت*، قم: دفتر تبلیغات اسلامی، ۱۳۷۷.
۲۵. نائینی، میرزا محمدحسین غروی، *تنبيه الامه و تنزيه الملة*، قم: دفتر تبلیغات اسلامی، ۱۴۲۴ق.
۲۶. نجفی، محمدحسن، *جواهر الکلام*، تهران: دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۷۶.
۲۷. نجفی، موسی و موسی فقیه حقانی، *تاریخ تحولات سیاسی ایران*، تهران: موسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران، ۱۳۸۸.

نشریات و سایت

۱. انصاری قمی، ناصرالدین، *نجوم امت حضرت آیت الله سید ابوالقاسم خویی* رحمته الله، فصل نامه نور علم، شماره ۴۷.
۲. برحی، یعقوبعلی، *ولایت فقیه از دیدگاه فقیهان مشروطه*، مجله فرهنگ جهاد، پاییز و زمستان ۱۳۸۲، شماره ۳۳ و ۳۴، پایگاه اطلاع رسانی حوزه.
۳. سیستانی، سیدعلی، پایگاه اطلاع رسانی، <http://www.sistani.org>.
۴. مجله حوزه، شماره ۲۳، ۱۳۶۶.
۵. _____، شماره ۵۱، ۱۳۷۱.

